

بررسی عناصر زبان‌شناسی زیست محیطی در متون عرفانی با تکیه بر آثار بهاء‌ولد، مولوی و بقلی شیرازی*

رحمان مشتاق‌مهر**

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

امینه فیضی***

دانشجوی دکتری، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسئول)

چکیده

زبان‌شناسی زیست محیطی یکی از شاخه‌های جدید زبان‌شناسی است که به بررسی نقش زبان در تخریب‌های محیط زیست می‌پردازد؛ زیرا با پذیرش اصل ارتباط بین زبان و تفکر در زبان‌شناسی، خواهیم پذیرفت که طرز تفکر ما بر نحوه برخورد و رفتار ما با طبیعت تأثیر می‌گذارد. زبان‌شناسان با بررسی و تجزیه و تحلیل متون، در جست‌وجوی الگوهایی ذهنی هستند که ارتباط انسان با طبیعت را اصلاح و بازسازی می‌کنند. نگارندگان، با این پیش‌فرض که عارفان به سبب ارتباط تنگاتنگ با جهان هستی، برای بیان اندیشه‌های انتزاعی خود، بیشترین بهره را از عناصر طبیعت گرفته‌اند، بر این باورند که زبان عرفان قادر است الگوهایی ارائه کند که با ترویج آن‌ها، زیرساخت‌های فکری و فرهنگی مردم نسبت به محیط زیست در جهت مثبت دگرگون شود. نتیجه بررسی‌ها بیان‌گر آن است که در دنیای کنونی که محیط زیست هر لحظه بیشتر تخریب می‌شود، ترویج چنین الگوهایی در به‌کرد زیر ساخت‌های فکری و اندیشگی جامعه نسبت به طبیعت مؤثر است.

واژگان کلیدی: عرفان، زبان‌شناسی، محیط زیست، بهاء‌ولد، بقلی شیرازی، مولوی

*تاریخ وصول: ۹۶/۱۲/۷

تأیید نهایی: ۹۷/۶/۲۰

برگرفته از رساله دکتری تحت عنوان «عرفان و محیط زیست» نام استاد راهنما: دکتر رحمان مشتاق‌مهر،

دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

** E-mail: r.moshtaghmeh@gmail.com

*** E-mail: aminahfeizi23@gmail.com

۱- مقدمه

عصر حاضر علی‌رغم پیشرفت در علم و تکنولوژی، عصر بحران برای طبیعت به شمار می‌رود؛ بحران آب، آلودگی هوا، کاهش منابع طبیعی، از بین رفتن گونه‌های مختلف گیاهی و جانوری، انفجار جمعیت و...؛ بخش عظیمی از این بحران را می‌توان نتیجه پیشرفت‌های علمی و صنعتی دانست که باعث آن خود انسان‌ها بوده‌اند. برای مقابله با این معضل، دانشمندان و اندیشمندان حوزه‌های مختلف در پی ارائه راهکارها و برنامه‌هایی برآمده‌اند. در این میان علم زبان‌شناسی نیز در اندیشه ارائه راهکارهایی بوده است. «زبان‌شناسی زیست محیطی» از گرایش‌های جدید زبان‌شناسی است که فلسفه وجودی آن، پیدا کردن راه‌هایی برای برون رفت از بحران محیط زیست است. این شاخه زبان‌شناسی بر این باور است که زبان نیز ممکن است در به وجود آمدن تخریب‌های زیست محیطی نقش داشته باشد. این شاخه نوظهور از زبان‌شناسی، ریشه بسیاری از بحران‌های زیست محیطی را در زبان جست‌وجو می‌کند؛ زیرا زبان در تفکر و شناخت جهان پیرامون نقش آفرین است. استیسی معتقد است: «زبان چگونگی تفکر ما درباره جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زبان تبلیغات می‌تواند ما را به خواستن محصولات غیر ضروری و مخرب محیط زیست ترغیب نماید؛ در حالی که نوشتارهایی در ستایش طبیعت، الهام بخش احترام برای جهان طبیعت می‌توانند بود. طرز تفکر ما بر چگونگی عملکرد ما تأثیر می‌گذارد، از این رو زبان می‌تواند ما را به از بین بردن و یا حفاظت نمودن از اکوسیستم‌هایی که زندگی به آنها وابسته است، تشویق کند» (استیسی، ۱۳۹۵: ۱۰۱). از حوزه‌های مورد توجه زبان‌شناسان زیست محیطی، تجزیه و تحلیل متونی است که به نوعی با محیط زیست در ارتباط‌اند. این متون هم شامل متون معاصر است و هم متون کلاسیک. براین اساس می‌توان متون عرفانی را با توجه به زبان‌شناسی زیست محیطی بررسی کرد؛ در متون کلاسیک عرفانی، از یک سو نمونه‌های زیبای طبیعت‌نگاری - نه در معنی ناتورالیستی آن - دیده می‌شود و از دیگر سو، طرز تلقی عارفان از طبیعت را، می‌توان نوعی تفکر و گفتمان زیست محیطی تلقی کرد که از فرهنگ عمومی اسلامی - ایرانی در خصوص محیط زیست تأثیر پذیرفته است. تفکر و اندیشه مندرج در چنین آثاری را می‌توان به صورت الگویی بومی شده به شگردهای مختلف در سطح جامعه مطرح کرد تا به حفظ محیط زیست و برخورد مسئولانه آحاد جامعه نسبت به محیط زیست منجر شود. این نکته را نیز باید افزود که تجزیه و تحلیل زبانشناختی این نوع متون، هرگز بدین معنی نیست که در حل بحران محیط زیست، همچون علوم تجربی راهکاری عملی و سریع پیشنهاد کند، بلکه هدف آن، دگرگون ساختن

زیرساخت‌های فکری و اندیشگی جامعه نسبت به طبیعت است که مستلزم برنامه‌ریزی بلند مدت است. اگر زبان شناس موفق به این کار شود، مهم‌ترین گام را در بهبود وضعیت محیط زیست انجام داده است. در افکار و اندیشه‌های عارفان ایرانی نیز توجه به حفظ محیط زیست و برخورد مثبت با آن دیده می‌شود؛ از این رو، شناسایی و معرفی این اندیشه‌ها و نظریات به عنوان بخشی از گفتمان فرهنگی ایران در خصوص طبیعت ضروری به نظر می‌رسد؛ بدان امید که با بازگشت به سنت‌های اصیل اسلامی - ایرانی بتوان طبیعت گم‌شده را بازیافت و دوباره با آن آشتی کرد.

۲- پیشینه تحقیق

نظریه «زبان‌شناسی زیست محیطی» هنوز در ایران، چنان‌که باید، شناخته نیست تا از پتانسیل‌ها و قابلیت‌های آن در حل بحران محیط زیست استفاده شود. مقالات و کتاب‌های اندکی در این زمینه منتشر شده است. طاهره احمدی پور در مقاله «درآمدی بر زبان‌شناسی زیست محیطی»، زبان‌شناسی زیست محیطی را معرفی کرده است. شادی شاه‌ناصری در مقاله‌ای با عنوان «نقش زبان علم در تشدید بحران‌های زیست محیطی از منظر زبان‌شناسی»، نقش زبان علم را در ایجاد مشکلات زیست محیطی بررسی نموده است. حدائق رضایی در مقاله «زبان سبز در صدای پای آب سپهری» به بررسی زبان‌شناسی زیست محیطی در اشعار سهراب سپهری پرداخته است. عاطفه سادات میرسعیدی در «رد پای زبان سبز در شعر فارسی» به دنبال بازیابی عناصر زبان‌شناسی زیست محیطی در شعر کلاسیک بوده است. اخیراً کتابی نیز با عنوان «زبان‌شناسی زیست محیطی» از آرن استیبی زیر نظر فردوس آقا گل زاده ترجمه شده است.

۳- بیان مسئله

از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان امروزی بحران‌های زیست محیطی است که هر روز دامنه آن گسترده‌تر می‌شود و به شکل فزاینده‌ای زندگی انسان را بر روی کره زمین تهدید می‌کند. در کنار فعالیت متخصصان رشته‌ها و حوزه‌های دیگر علمی، زبان‌شناسی زیست محیطی نیز بر آن است تا به شناسایی عوامل زبانی مؤثر در تخریب محیط زیست و اصلاح آن بپردازد؛ از این رو، در جست‌وجوی الگوهای جدید زبانی است تا به واسطه آن در نگرش جامعه انسانی نسبت به محیط زیست، تغییراتی بنیادی ایجاد کند. برخی از زبان‌شناسان معتقدند که با واکاوی متون دینی و سنتی می‌توان الگوهایی یافت که در تداوم زندگی انسان در کره خاکی مفید و مؤثر واقع شوند. ، به همین منظور، در این تحقیق به کاوش در متون عرفانی پرداخته شده است.

۴- مبنای نظری: زبان‌شناسی زیست محیطی

از عمر زبان‌شناسی زیست محیطی بیشتر از چند دهه نمی‌گذرد. این گرایش نو که به رابطه زبان و محیط طبیعی و اجتماعی کاربران آن می‌پردازد با نظریات سایپر و ورف به عنوان اولین زبان‌شناسانی که به رابطه زبان، تفکر و محیط اشاره کرده‌اند، آغاز و پس از آن، توسط نظریه پردازان برجسته‌ای چون هاگن، هلیدی (۱۹۹۰)، مولهسلر (۱۹۹۹)، هره (۱۹۹۹) و بروکمیر (۱۹۹۹) تکمیل شد و بسط یافت و بدین طریق نظریه زبان‌شناسی زیست محیطی شکل گرفت. زبان‌شناسی زیست محیطی، استعاره‌ای است که اولین بار در سال ۱۹۷۰، آینر هوگن آن را این‌گونه تعریف کرد: "زبان‌شناسی زیست محیطی تعامل زبان‌ها با یکدیگر و با محیط اطراف‌شان است". (نقل از اردبیلی، سایت انسان‌شناسی و محیط).

این تعریف از زبان‌شناسی بر خلاف نظر چامسکی است که زبان را به طور انتزاعی و در خلأ بررسی می‌کند. زبان‌شناسان زیست محیطی چون مولهسلر بر این باورند که زبان با جهان و محیط اطراف ارتباط تنگاتنگ دارد؛ بدین معنی که هم زبان جهان را می‌سازد و هم محیط اطراف ما زبان را می‌سازد (قطره و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۳۲). منظور از محیط، محیط طبیعی و اجتماعی است که انسان در آن رشد می‌کند. نمل برای اثبات نظریه تأثیر محیط بر زبان تحقیق گسترده‌ای انجام داده است. نتیجه آن چنین است که مناطق دارای بارش فراوان از تنوع زبانی بیشتری برخوردارند؛ زیرا به اعتقاد وی هر کدام از این نواحی بدون نیاز به نواحی دیگر محصولات کشاورزی زیادی تولید می‌کنند؛ در نتیجه، برای داد و ستد و معامله کمتر به نواحی دیگر نیاز دارند؛ حال آنکه این تنوع زبانی در سرزمین‌های خشک دیده نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها برای برآوردن نیازهای معیشتی خود به نواحی و مناطق دیگر وابسته هستند این وابستگی سبب می‌شود که برای انجام معامله و داد و ستد، زبانی مشترک داشته باشند. به همین دلیل است که در مناطق خشک‌تر تنوع زبانی کمتری مشاهده می‌گردد (همان، ۲۳۴-۲۳۵).

یکی از نظریات مهم زبان‌شناسی زیست محیطی نقش زبان در ایجاد بحران‌های زیستی محیطی است. چاولا برای اثبات این دیدگاه، با مقایسه زبان عده‌ای از بومیان آمریکا با زبان مهاجرین اروپایی به این نتیجه دست یافت که تحت تأثیر ساختار زبانی خاص، مهاجرین در صد سال اخیر به مراتب بیشتر از بومیانی که قرن‌های متمادی در این مناطق سکونت داشته‌اند به محیط زیست آسیب رسانده‌اند. او بخشی از این تفاوت را به عدم تمایز بین اسم‌های واقعی و انتزاعی، شکل و اندازه دادن به

اسم‌های غیر قابل شمارش و تقسیم زمان به سه برش گذشته، حال و آینده در زبان اروپایی‌ها مربوط می‌داند (رضایی، ۱۳۸۶: ۲۲). بر این اساس، تلاش زبان شناسان زیست محیطی معطوف بر این است که برنامه زبانی را به عنوان یکی از راه حل‌های مربوط معرفی کنند؛ بدان صورت که با «خلق نشانه‌ها، واژه‌ها و عبارات زبانی در حوزه‌های دستور و ایجاد یک دستور سبز می‌توان با پر رنگ کردن حساسیت‌های محیطی و خطرناک جلوه دادن معضل آلودگی و تخریب محیط زیست در جهت حل مشکل زیست محیطی گام برداشت» (میر سعیدی، ۱۳۹۵: ۲). این دید جدید نسبت به زبان، زبان را فقط واژه‌ها و نشانه‌های ایستایی نمی‌داند که جهت ارتباط به کار می‌رود، بلکه برای زبان نقش‌هایی فراتر از ارتباط انسانی قائل است و زبان را عنصر مهمی در ایجاد زمینه‌های فکری، فرهنگی و حتی جهان بینی انسان می‌داند. از قبل به این نکته اشاره کردیم که گروهی از زبان شناسان به تحلیل متون توجه ویژه‌ای دارند. استیسی از جمله زبان شناسانی است که از نظریات تثبیت شده‌ی زبان‌شناسی چون تحلیل گفتمان انتقادی، زبان‌شناسی نقش‌گرا (فرایندهای فعلی و نقش‌های معنایی)، استعاره‌های مفهومی و... برای تحلیل متون استفاده کرده‌است. او ساختارهای شناختی موجود در ذهن انسان را «داستان» می‌نامد. البته باید توجه داشت که منظور از این داستان‌ها، حکایات و روایات نیست، بلکه این داستان‌ها به الگوهای ذهنی و درون ذهنی افراد اطلاق می‌شود که نحوه‌ی ارتباط و تعامل آنها با محیط پیرامون‌شان را شکل می‌دهد. او این داستان‌ها در قالب هشت نمود زبانی چون انسان محوری، ارزیابی‌ها و الگوهای ارزشی، دیگر محوری در مقابل خود محوری، برجسته‌سازی و... تقسیم‌بندی کرده است.

این مقاله با فرض این که زیر ساخت فکری و اندیشگی عارفان نیز خالی از این نوع الگوهای ذهنی (داستان‌ها) نیست به بررسی متون عرفانی بر پایه‌ی اندیشه‌های بهاء‌ولد، مولوی و روزبهان بقلی شیرازی پرداخته است، این سه عارف بزرگ بسیاری از مفاهیم ذهنی خود را به کمک پدیده‌های طبیعی به صورت ملموس و محسوس در آورده‌اند. در آثار آنان پدیده‌های طبیعی چون درخت، گل، دریا، آب، حیوانات، پرندگان و... بسامد فراوانی دارد؛ به گونه‌ای که ذهن مخاطب با خواندن این آثار ناخودآگاه به سمت و سوی طبیعت کشیده می‌شود. مهم‌تر این که در پرتو افکار، مفاهیم و ایدئولوژی‌های غالب بر این متون، طبیعت تجلی‌گاه حق است و فارغ از تلقی منفعت‌گرایانه، دارای ارزش ذاتی است.

۵- بررسی و تحلیل داده‌ها

۵-۱- داستان محوریت انسان

انسان و رابطه او با جهان طبیعت همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. انسان گاهی مغلوب طبیعت (دوره اساطیری)، و گاهی غالب بر آن بوده است (دوره مدرن). در عصر حاضر (دوره پسامدرن) نیز فراخوان بازگشت به طبیعت در سطح جهان شنیده می‌شود. در هر دوره‌ای انسان متناسب با اندیشه حاکم بر عصر خود، برخوردی متفاوت با طبیعت داشته است. اما طبیعت در هیچ دوره‌ای از تاریخ به اندازه عصر جدید، مورد تهاجم و غارت قرار نگرفته است؛ زیرا در این دوره انسان خود را حاکم مطلق طبیعت دانسته است. این باور موجبات تخریب محیط زیست، در سطحی بسیار گسترده را فراهم کرد و همچنین انتقادهای زیادی را از سوی طرفداران محیط زیست برانگیخت. زبان‌شناسانی چون پاول کینگز نورث و دوگالدهاین (۲۰۰۹) از جمله منتقدان اندیشه انسان محوری بوده‌اند. به باور آنان خطرناک‌ترین داستانی که ما با آن زندگی می‌کنیم «داستان محوریت انسان» است؛ به مثابه «گونه‌ای که مقدر شده فرمانروای هر آنچه که اکتشاف می‌کند، باشد و محصور محدودیت‌هایی که بر موجودات پایین‌تر از خود حاکم است نیز باشد» (استیبی، ۱۳۹۵: ۱۴). پلاموود (۲۰۰۷) نیز به شدت این داستان را مورد انتقاد قرار داده، می‌گوید: «می‌توان گفت ویژگی بارزی از فرهنگ غرب، و شاید نشانه اصلی شکست آن در خصوص مسائل زیست محیطی این تصور است که نوع انسان اساساً متفاوت و مجزا از سایر جهان طبیعت و دیگر حیوانات است. این ایده که «استثنای انسانی» خوانده می‌شود، گاهی به ما اجازه می‌دهد که از طبیعت و افراد به شکلی بی‌رحمانه‌تر (ممکن است بگویید مؤثرتر) از فرهنگ‌های دیگر بهره‌برداری کنیم؛ و روش‌های پر قدرت و مخرب ما اکنون در این سیاره غالب است» (همان: ۱۶). برای تقلیل نگاه انسان محورانه، متفکران سنت‌گرایی چون حسین نصر معتقدند که باید به سنت‌های دینی گذشته رجوع کرد؛ سنتی که در آن انسان به عنوان خلیفه الله حافظ و نگهبان طبیعت است (نصر، ۱۳۸۵: ۴۳). این بینش و طرز تفکر نیز در اندیشه عارفان وجود دارد. آنان در عین اعتقاد به خلیفه الهی انسان برای او مسئولیت‌ها و وظایفی قائل‌اند که تنها با عمل به آن‌ها شایستگی این مقام را احراز می‌کند. کسی که به این مقام نائل آمد، قطعاً تمام هستی را جزئی از کل واحد محسوب خواهد کرد. آن گونه که بهاء لد می‌گوید: «هر که طبع را خلاف کند، منزلتش اینچنین آمد. لاجرم ملایکه ساجد آدم آمدند. تو از این اصلت چه دیدی، که در جنگ نبود، آتشش را آبی نیست؛ خاکش را بادی نیست؛ چو در جنگ‌اند مزه از جنگ می‌یابند؛ چنانکه مرد شجاع را مزه در جنگ باشد... اکنون تو جزو این کل

جهان آمدی، چون تو کلّ جهان را به هزل دانی، تو که جزوی چگونه است که کار خود جدّ دانی و پسایش کارهای خود را نگاه می‌داری اگر نقش تدبیر تو نه از این اصل است از کجاست» (بهاء‌ولد، ۱۳۳۸: ۱۱۹). از سخن بهاء استنباط می‌شود که در نظام فکری او، وجود انسان به عنوان جزئی از کل واحد و پیکره هستی است؛ بنابراین نمی‌تواند خود را جدا از نظام هستی بداند و یا خود را در قطب مخالف جهان قرار دهد. بهاء به انسان یادآوری می‌کند که او نیز جزئی از طبیعت است، پس نمی‌تواند جهان هستی را به دیده هزل بنگرد. کل نظام هستی حاکمی مطلق دارد؛ بنا بر این، حاکمیت انسان منتفی است. بهاء در داستان خلقت انسان چنین می‌گوید که: «... باز به بیل تقدیر از روی زمین شما را تراشیدند به آب و کاه و خاک، کار کنندگان ملایکه و ستارگان و باد و ابر جمع کرده‌اند تا شما را چنین غنچه‌های گل کرده‌اند. باش تا دست به دست به کنگره بهشتان برسانند تا ببینید که چه رونق می‌گیرید» (بهاء‌ولد، ۱۳۳۸: ۷۰).

در چرخه آفرینش، انسان جدای از طبیعت در نظر گرفته نشده است و از بدو تولد عوامل طبیعی در خلقت او نقش داشته‌اند. بدین ترتیب ارتباط انسان با طبیعت از همان آغاز خلقت شکل گرفته است. بهاء در عین اینکه مقام و منزلت انسان را مورد تکریم قرار می‌دهد، یادآوری می‌کند مقام خلیفه الهی انسان نباید او را به تکبر و غرور وادارد «... تو هنوز قدم در رحم نهاده بودی و با این منزل رنگ‌رنگ نرسیده بودی که چندین منزل‌ها کردی تا اینجا رسیدی و از چندین منازل که گذشتی عجب ازین جنس مرغان هیچ ندیده که چون اینجا رسیدی و این گنجشکان اندیشه‌ها و مرغان حواس را دیدی و برین جای فرو رفتی و با ایشان مشغول گشتی و کبوتر بازی آغاز کردی تو ازین جای صیدشان نکرده و خورشان تو نمی‌دهی و دست آموز تو نیستند... تو یک ساعت چون توانایی یافتی یاغی شدی یعنی می‌گویی که "سلطانی اگر چه زمانی است، خوش است". تو چندین روزی خویشان مشغول می‌داری و به کف هیچ حاصل نداری. زمین شور را مانی که پاره آب شور می‌داری تا مرغان کور تشنه زده گرد تو درآمده‌اند (بهاء‌ولد، ۱۳۳۸: ۷۱). این نوع نگرش به انسان قطعاً در برخورد او با طبیعت نیز مؤثر خواهد بود. زیرا با چنین دیدگاهی انسان هرگز خود را محور عالم نخواهد دید، از این رو کوچک‌ترین جزء هستی در نظرش بسیار والا و ارجمند است.

در منظومه فکری مولانا نیز انسان جزئی از جهان خلقت است:

تو که یک جزوی دلا زین صد هزار چون نباشی پیش حکمش بی‌قرار؟

(مولوی، مثنوی، ۱۳۷۳: ۶، ۹۲۷-۹۲۸)

مولوی در واقع انسان را جزئی از طبیعت می‌داند که همراه اجزای جهان رو به سوی کمال دارد. نکته مهمی که مولوی به آن اشاره داشته، این است که انسان و هستی هر دو در یک سیر خطی رو به سوی کمال دارند. بنابراین در اندیشه مولوی هم انسان محوری هرگز دیده نمی‌شود. روزبهان بقلی به صراحت هدف از خلقت انسان را عبودیت و عرفان یعنی شناخت حق می‌داند: «آنان را برای عبودیت و عرفان پدید آورد و با جباریت به خشوع و ذات و ایمان فرایشان خواند. عرش و کرسی را گنجینه ملکش و استیلای سلطان و عرصه گاه جولانش را فرشتگان و ارواح قرار داد... زمین‌ها و شهرها را برای بندگان گسترد و به چنگک صخره‌ها و کوه‌ها استوارشان ساخت و به درختان لطیف زینت داد و در آن چشمه سارها و شهرها جاری ساخت. (بقلی شیرازی، ۱۳۹۳: ۴). این عبارت‌ها می‌تواند تفسیر آیه: «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه ۱۳) باشد. اگر چه در این آیه خداوند زمین و آسمان را مسخر انسان معرفی کرده است اما بعد از آن به صراحت می‌فرماید که در آن آیات و نشانه‌هایی برای تدبر و تفکر قرار داده است. از سوی دیگر با کمی تأمل و تفکر می‌توان دریافت که این تسخیر، تسخیری جهت‌ویرانی و نابودی طبیعت نیست، بلکه به این معنی است که با تفکر و اندیشیدن می‌توان زمین را به بهشتی زیبا تبدیل کرد که انسان در آن زندگی‌ای توأم با آرامش و آسایش داشته باشد. به عنوان مثال، اگر کسی در کویر لم یزرع بتواند با قدرت تفکر و اندیشیدن گل‌زاری از گل‌ها و گیاهان ایجاد کند، یا زمینی بایر را دوباره احیا کند، نوعی تصرف انجام داده است اما تصرفی در جهت مثبت. تکرار این اندیشه در متون عرفانی می‌تواند دلیل بر این باشد که عارفان از یک سو جایگاه انسان را در نظام هستی به او یادآوری می‌کنند و از دیگر سو می‌خواهند به مخاطب القا کنند که انسان نیز جزئی از طبیعت است نه محور و رأس این جهان. جوادی آملی در این زمینه می‌گوید: «پس معلوم می‌شود هویتی که در اختیار بشر است متعلق به خدا و ملک او و امانتی الهی است و انسان امانتدار خداوند است. لذا تصرف ناروا در آنها ظلم است» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

۵-۲- ارزیابی‌ها و الگوهای ارزشی

یکی دیگر از موضوعات مهم که در حوزه زبان‌شناسی زیست محیطی به آن پرداخته می‌شود، جست‌وجوی الگوهای ارزشی و ذهنی هستند که در نحوه برخورد انسان با طبیعت نقش بسیار مؤثری دارند. استیبی در این زمینه می‌گوید: «الگوی ارزشی، حوزه‌ای مرتبط با زبان‌شناسی زیست محیطی است زیرا در شکل دهی مثبت یا منفی افکار عمومی نسبت به محیط زندگی، نقش مثبتی دارد»

(استیبی، ۱۳۹۵: ۱۲۹). همچنین او ارزیابی‌ها، را داستان‌های (الگوهای ذهنی) موجود در ذهن افراد مبنی بر خوب یا بد بودن حوزه‌ای از زندگی می‌داند (همان، ۱۳۰). عناصر ارزیابی‌کننده یا «عناصر ارزشی» (مارتین و وایت، ۲۰۰۵، به نقل از استیبی، ۱۳۹۵: ۱۳۰) می‌توانند آشکار باشند، مانند واژه‌های «خوب، بد، درست، اشتباه»، و یا عناصر ضمنی‌ای باشند که دلالت ضمنی بر مثبت یا منفی بودن دارند؛ به عنوان مثال، در باهم‌آیی با واژه‌های دیگر یا در یک ساخت دستوری خاص مانند «خطر X» (مثلاً خطر لغزش خاک) که نوعی ارزیابی را شکل می‌دهد که بر اساس آن X عنصر ارزشی منفی تلقی می‌شود (همان).

بر این اساس زبان شناسان با استفاده از برخی ابزارها به بررسی متون و بافت‌های زبانی اعم از نوشتاری و گفتاری می‌پردازند تا بتوانند به الگوهای ارزشی مثبت دست یابند و از این طریق بر نگرش‌ها و فعالیت‌های زیست محیطی انسان تأثیر بگذارند. از آنجا که نگاه عارفان به طبیعت، نگاهی قدسی بوده است، با کنکاش در متون عرفانی می‌توان به الگوهای ارزشی مثبتی بر نگرش مثبت عارفان به طبیعت دست یافت. با تحلیل و بررسی الگوهای ذهنی که در اندیشه عارفان در مورد طبیعت و محیط پیرامون شان وجود داشته است ارزیابی‌های زیرساختی این داستان‌ها نیز آشکار خواهد شد.

۵-۲-۱- الگوی ارزشی کاهش مصرف

استفاده بی‌رویه از منابع و ذخایر طبیعی مسبب اصلی بسیاری از معضلات زیست محیطی کنونی است که دامنگیر جامعه انسانی شده است. انسان‌ها تحت تأثیر تبلیغات وسیع رسانه‌های تصویری و متنی برای خرید روز افزون کالاهای مصرفی، ناخودآگاه نسبت به مصرف بیشتر حریص‌تر می‌شوند. طبیعی است که انسان هر چه زیاده‌خواه‌تر، خودخواه‌تر. خودخواهی نیز به نوبه خود، سبب استفاده بیشتر از منابع و ذخایر طبیعی خواهد شد. حیدری فر یکی از عوامل مهم مشکلات زیست محیطی را گسترش اقتصاد جهانی و مصرف‌گرایی فوق‌العاده جوامع بشری می‌داند که سبب ایجاد مشکلات و مخاطرات زیست محیطی در سه بعد کاهش و کمبود منابع، تخریب منابع و آلودگی محیط زیست شده است. (حیدری فر، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۶۰). بی‌گمان عامل اصلی حرص و زیاده‌خواهی انسان امروزی را باید در روی‌گردانی او از معنویات و روی آوردن به مادیات جست‌وجو کرد. از این رو بازگشت به فرهنگ‌های سنتی که مصرف‌گرایی را تقبیح می‌کند، ضروری به نظر می‌رسد. زیرا جوامع بشری در آن فرهنگ‌ها به دور از مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی احساس سعادت و خوشبختی

می‌کردند و این دقیقاً همان چیزی است که زبان شناسان جدید در جست‌وجوی دست‌یابی به آن هستند. برای رسیدن به این سطح از رضایت توصیه‌های عارفان به قناعت و دوری از اسراف که منشأ دینی و قرآنی دارد، راه گشا و کارآمد خواهد بود؛ زیرا یکی از آموزه‌های مهم اخلاقی و عرفانی توصیه به دوری از حرص و زیاده‌خواهی است. به عبارتی دیگر، در اندیشه‌های عرفانی می‌توان ردپای الگوی ارزشی ذهنی و زیرساختی «قناعت خوب است» و یا «حرص و زیاده‌خواهی بد است» را جست‌وجو کرد که در سطح بازنمود زبانی با طیفی از واژگان و ساخت‌های نحوی گوناگون نمود پیدا می‌کند. دوری از حرص و طمع سبب می‌شود که انسان کم‌تر به مادیات توجه کند و در نتیجه امکان این که فعالیت‌هایی در راستای محیط زیست انجام دهد بسیار زیاد است. یکی از بنیادی‌ترین اندیشه‌های عارفان که در آثار آنها نمود چشم‌گیری دارد و تأکید فراوان بر آن شده است اصل «قناعت» است، یعنی بهره‌مندی از منابع خدادادی در حد رفع نیازهای اولیه، توجه به این اندیشه از دو وجه اهمیت دارد:

الف. از زیاده‌خواهی انسان‌ها می‌کاهد، بنابراین کمتر به غارت منابع و ذخایر طبیعی می‌پردازند.
ب. از سوی دیگر در دنیای امروز که به دنیای مدرن موسوم شده است، شاهد فجیع‌ترین قتل عام نسل بشر هستیم که از زیاده‌خواهی انسان‌ها نشئت می‌گیرد. توجه به این اصل اساسی می‌تواند شرایط جدید انسانی را فراهم آورد که از توحش و خشونت انسان‌ها علیه یکدیگر کاسته شود.

حرص خزانست و قناعت بهار نیست جهان را ز خزان خرمی

مولوی، ب، ۱۳۸۶۵: غ ۳۱۷۷)

از قناعت هیچ کس بی‌جان نشد از حریمی هیچ کس سلطان نشد

(مولوی، الف، ۱۳۷۳/۶: ۹۳۷)

خزان همواره با مفاهیمی، چون مرگ، نابودی، بی‌حرکتی همراه است. به همین سبب است که مولانا وقتی می‌خواهد از رذیلت اخلاقی حرص سخن بگوید آن را به خزان مانند می‌کند. او با این تصویر سازی در واقع زشتی حرص را به نمایش گذاشته است، بدین معنی که صفت رذیله حرص عامل نابودی شادی، خرمی و طراوت جهان خواهد بود. اما عکس آن قناعت است که همچون بهار است که سرزندگی، طراوت و شادی با خود به همراه خواهد داشت. در واقع داستانی که در زیر این دو استعاره مفهومی نهفته است ما را به این امر واقف می‌کند که حرص و زیاده‌خواهی سبب نابودی منابع انسانی و ذخایر زیر زمینی خواهد شد، اما با الگوی «ارزشی قناعت خوب است» می‌توان از

تخریب محیط زیست ممانعت به عمل آورد. در مقابل این آموزه‌ها زبان شناسان زیست محیطی برای کاهش بی‌رویه مصرف گرایی استعاره مفید «مصرف گرایی یک بیماری است» را مطرح کرده‌اند که در گستره وسیعی از کتاب‌ها و برنامه‌های تلویزیونی بررسی و ترویج شده است (استیبی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). با مقایسه این استعاره با استعاره‌های به کار رفته در شعر مولوی می‌توان به این نتیجه رسید که مولوی با الهام از طبیعت، تأثیر منفی حرص و طمع را بر روند جهان هستی بیان کرده است، حال آنکه در زبان‌شناسی با واژه بیماری این تأثیر مورد تأکید قرار گرفته است. این تفاوت ناشی از دو نظرگاه شناختی در دو دوره مختلف است. دوره‌ای که طبیعت در ذهن و روح انسان وجود داشته است و دوره‌ای دیگر که انسان از طبیعت بسیار فاصله گرفته است. بنابراین تأکید بر قناعت می‌تواند به عنوان الگوی زبانی مفید ترویج داده شود تا مانع از زیاده خواهی انسان‌ها شود. در واقع توصیه به قناعت سبب ترویج ساده زیستی، ارتباط بیشتر با طبیعت و مهم‌تر از همه کاهش مصرف خواهد شد.

۵-۲-۲- دیگر محوری در مقابل خود محوری

یکی از مشکلات اساسی انسان مدرن توجه بیش از حد به خواسته‌های خود است تا آنجا که دیگری در فکر و ذهن او وجود ندارد. گواه بر این ادعا جنگ‌ها، خون ریزی‌ها و کشتارهای دسته جمعی است که هر روز در گوشه‌هایی از جهان به وقوع می‌پیوندد. خود محوری یا خودبینی یکی از عوامل سقوط انسان محسوب می‌شود، زیرا انسان خودخواه نه می‌تواند به خدا فکر کند و نه به سایر مخلوقات خدا. ترک خود مفهومی بنیادی و مهم در عرفان ایرانی - اسلامی و یکی از محورهای اصلی آن به شمار می‌آید. این اندیشه سبب می‌شود که عارف به خواسته‌های خودخواهانه خود کمتر بها دهد و در واقع از من خود (منیت) که جزء به شمار می‌آید به سمت کل و هماهنگی با آن حرکت کند، این دیگری شامل خدا، انسان‌ها و سایر مخلوقات جهان هستی است که در اصل عارف خود را جزئی از آن‌ها می‌داند. عارف در مقابل خدا، انسان و مخلوقات هستی احساس مسئولیت می‌کند، احساسی که در عصر مدرن کم رنگ و حتی می‌توان گفت در میان ازدحام پیشرفت‌های علمی و صنعتی ناپدید گشته است. دیگر محوری در مقابل خود محوری الگوی ارزشی ایجاد می‌کند که در آن انسان‌ها حاضر به رنج و آزار و اذیت هیچ مخلوقی از مخلوقات حق نمی‌شوند. با بسط این الگوی ارزشی می‌توان شادی و نشاط را نیز در جامعه رواج داد. مولوی یکی از چهره‌های برجسته عرفان در مورد ترک خود می‌گوید:

پاک شو از خویش و همه خاک شو تا که ز خاک تو بروید گیا
ور چو گیا خشک شوی خوش بسوز تا که ز سوز تو فروزد ضیا
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۲۵۱)

مولوی در آثار خود تأکید بسیاری بر پرهیز از فرد گرایی و خودخواهی دارد. با دقت در مثال‌های زیر نیز می‌توان به جهان بینی مولانا در توجه به کل و رها شدن از خود و خواسته‌های نفسانی - که از منیت سرچشمه می‌گیرد - دست یافت:

تا سنگ را پرستی از دیگران گسستی دریا تو را نشاید گر سیل یاد آری
(مولوی، دیوان شمس، غ ۱۰۵۵)
تو دریایی و من یک قطره، ای جان! ولیکن جزء را کل می‌توان کرد
(همان، غ، ۲۴۳)
یک قطره از آن بحر جدا شد که جدا نیست کادم ز تک صلصل فخر برآمد
(همان، غ ۲۲۷)

در واقع مولانا معتقد است که رهایی از خود سبب دیدن دیگران (خدا، انسان، طبیعت) خواهد شد. به عبارتی دنیای مولوی محدود به خود نیست بلکه او در یک کل بزرگ شناور است. بر اساس این بینش آسیب زدن به اجزای هستی برابر است با آسیب رساندن به خود که جزئی از پیکر واحد است. او در جای دیگر تأکید می‌کند غرور و تکبر سبب تفرقه و جدایی انسان‌ها از همدیگر و حتی از محیط پیرامون‌شان خواهد شد:

از تکبر جمله اندر تفرقه مرده از جان، زنده‌اند از مخرقه
این تکبر، زهر قاتل دان که هست از می پر زهر شد آن گیج مست
(مولوی، الف، ۱۳۷۳/۴: ب ۲۰۳۲-۲۰۳۳)

مولوی آن اندازه غرق در طبیعت است و طبیعت و محیط زیست در نظرش عظیم است که در فیه مافیه هم به انسان‌ها توصیه می‌کند که برای رهایی از خود محوری و توجه به دیگری باید از درخت بیاموزند، زیرا درخت بدون هر گونه چشم داشتی آنچه دارد، خالصانه در میان می‌نهد: «در درختان نگر که چون اندک اندک پیش می‌آیند؛ اول تبسمی، آنگه اندک اندک رخت‌ها را از برگ و میوه پیدا می‌کند. و درویشانه و صوفیانه همه را در میان می‌نهد و هر چه دارد جمله در می‌بازد» (مولوی، ج، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

۵-۲-۳- برجسته‌سازی

استیی (۱۳۹۵: ۲۳۶-۲۳۷) برجسته‌سازی را داستان یا الگوی ذهنی‌ای تعریف می‌کند که در آن بخش‌های مهمی از زندگی برجسته یا پررنگ نمایانده می‌شوند. این برجسته‌سازی توسط بازنمایی تصویری یا زبانی زنده، واضح و عینی از بخشی از زندگی به عنوان چیزی که ارزش توجه دارد، صورت می‌گیرد. در این بخش به بررسی الگوهای زبانی پرداخته می‌شود که در نوشته‌های عرفانی جهت برجسته‌سازی حوزه نباتات مورد استفاده قرار گرفته است؛ زیرا در نوشته‌های عرفانی الگوهای زبانی جهت برجسته‌سازی حیوانات، گیاهان و به طور کلی دنیای فراتر از انسان وجود دارد. برجسته‌سازی دنیای فراتر از انسان از نظر فلسفه زبان‌شناسی از چند جهت اهمیت دارد: «نخست این که فلسفه زیست محیطی رفاه همه گونه‌ها را بررسی می‌کند، و اگر فقط انسان‌ها برجستگی فرهنگی داشته باشند در این صورت نیاز سایر گونه‌ها نادیده گرفته می‌شود. دوم این که بقا و رفاه انسان‌ها به ارتباط متقابل آنها با نظام‌های بزرگ زندگی بستگی دارد. این نظام‌ها نیاز به برجسته‌سازی دارند تا جایی که در تصمیم‌گیری‌ها تأثیر انسان‌ها بر آنها بررسی می‌شود. سوم این که تندرستی و سلامت روانی در ارتباط انسان‌ها با طبیعت به دست می‌آید. چهارم اینکه نظام طبیعی یک مدل پایداری را فراهم می‌کنند. نظام‌های طبیعی در غیاب انسان‌ها مولد هستند و فقط به درون داده‌ایی از نور آفتاب و چرخه بیوشیمی نیاز دارند، و هیچ مواد زایدی را تولید نمی‌کنند» (استیی، ۱۳۹۵: ۲۵۲). برجسته‌سازی از طریق نام‌گذاری بر حیوانات، گل‌ها، گیاهان، استفاده از ضمائر، حیوانات به عنوان کنشگران، تصویر حسی صورت می‌گیرد، به عنوان مثال در غزل زیر مولوی گیاهان و پرندگان را کنشگران فعالی می‌داند که در حال گفتگو و مناظره هستند:

وز سر گه رخ نمود لاله شیرین لقا	سرو علمدار رفت سوخت خزان را به تفت
گفت: «علیک السلام در چمن آی ای فتا...	سنبله با یاسمین گفت: «سلام علیک»
گفت: «عزب خانه‌ام خلوت تست الصلا»	گفت قرنفل به بید: «من ز تو دارم امید»
گفت من از چشم بد می‌نشوم خودنما	سیب بگفت: «ای ترنج از چه ترنجیده‌ای»

(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۷۸)

همانطور که ملاحظه می‌گردد مولوی در این غزل گل‌ها، گیاهان و سایر عناصر طبیعی را به عنوان کنشگرانی فعال که دارای صفات انسانی هستند، نمایانده است، بدین ترتیب این عناصر برجستگی خاصی یافته‌اند. اصولاً در منظومه فکری و در جهان بینی بقلی شیرازی، بهاء ولد و مولوی

جهان طبیعت جایگاه ویژه‌ای دارد، این امر سبب می‌شود حس احترام به طبیعت با تمام عناصرش در میان مخاطبان برانگیخته شود؛ زیرا «نویسندگان با برجسته کردن این حیوانات و گیاهان در نوشته‌هایشان شیوه دقیق توجه به جهان طبیعت را که خوانندگان در برخوردشان با طبیعت دارند صورت بندی می‌کنند» (استیبی، ۱۳۹۵: ۲۵۵). یکی دیگر از راه‌های تأثیر گذاری بر روی افکار به گفته لیکاف و هلینگ استفاده از واژه‌های سطح پایه است. این واژه‌های سطح پایه قدرت تصور ما را در ذهنمان فعال می‌کنند. آنها به عنوان مثال واژه «صندلی» تصویری از یک صندلی در ذهن می‌سازد، اما واژه «مبلمان» که واژه‌ای عمومی است تصویری در ذهن ما را فعال نمی‌کند. آنها استفاده از این واژه‌های سطح پایه را در ایجاد ارتباط بسیار قوی می‌دانند. (همان، ۲۴۰). عارفان با کاربرد «واژه‌های سطح پایه» همچون زمین، آسمان، گل، درخت و... تصویری روشن از طبیعت را بازنمایی می‌کنند که تأثیر انکار ناپذیری در ارتباط با طبیعت خواهد داشت.

برجسته‌سازی عناصر طبیعت سبب می‌شود از یک سو بخشی از نظریه‌ها و جهان بینی عارفان شناخته شود و از سوی دیگر بواسطه آن با دنیایی فراتر از دنیای انسان‌ها آشنا شویم. در برخی از متون عرفانی همانند رساله قشیریه، کشف المحجوب، تذکره الاولیاء حیوانات کانون توجه هستند. در برخی دیگر از متون همچون معارف بهاء‌ولد، آثار مولانا، آثار نسفی، نباتات و گیاهان و در برخی دیگر از متون همچون آثار بقلی شیرازی عناصر کیهانی نمود چشمگیری دارند. «با تحلیل طیفی از مشخصه‌های زبانی، مثل کانونی سازی، جاننداری، سطح انتزاع، گذرایی و استعاره می‌توان آن الگوهای برجسته سازی که بخشی از زندگی را به شکل واضح و عینی نشان می‌دهد به تصویر کشید. اگر این الگوها گسترده باشند، می‌توانند حوزه خاصی را در ذهن یک فرد، یا حتی فراتر از آن در ذهن افراد متعددی درون یک فرهنگ، برجسته سازی کنند. (استیبی، ۱۳۹۵: ۲۳۷). طبیعت همواره در ذهن عارف جایگاهی خاص دارد و در آثار خود این بخش از زندگی را نه تنها نادیده نگرفته‌اند بلکه چنان غرق در طبیعت هستند که تمام مفاهیم شناختی و انتزاعی خود را با بهره گیری از این عناصر زنده و ملموس می‌کنند. در عبارت زیر از معارف بهاء‌ولد، گناه که امری ذهنی و شناختی است بوسیله عناصر طبیعی باد، برگ زرد درختان ملموس و محسوس کرده است «بهاء منهاج گفت من چندین هزار گناهان دارم چه کنم گفتم چنانکه باد خزان بوزد برگ سبز و زرد درختان نماند نیز با این باد ترس و تقصیر بینی برگ زرد سقم ذنوب نماند و برگ سبز دنیاوی، تا بدل وی سبزه آخرت حاصل آمده است سبزک دنیا مخور تا زرده بر نیندازی» (بهاء ولد، ۱۳۳۸: ۱۱۴). همچنین

بهاء به خاطر اینکه زشتی گناهان را برجسته نماید سبزه آخرت را در مقابل سبزک دنیا در تقابل قرار داده است.

یکی دیگر از مواردی که باعث برجسته سازی و هویت دادن به عناصر طبیعی می شود استفاده از ضمائر است. مولوی در بیت زیر با کاربرد ضمیر «ما» گل ها و گیاهان را به درون گروه انسانی جای داده است، این کاربرد ضمیر از دیدگاه زبان شناسی دارای اهمیت زیادی است، زیرا «آنچه به لحاظ زبان شناسی دارای اهمیت است این است که چگونه متون درون گروه ها و برون گروه ها را می سازند و این که آیا مشارکاتی از جنس دنیای فراتر از انسان مثل حیوانات، گیاهان و رودخانه ها و جنگل ها به عنوان بخشی از درون گروه ها به شمار می آیند» (استیبی، ۱۳۹۵: ۱۶۸).

باز بنفشه رسید جانب سوسن دوتا باز گل لعل پوش می بدراند قبا
باز رسیدند شاد زان سوی عالم چو باد مست و خرامان و خوش، سبز قبايان ما
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۷۸)

با تفسیر این ابیات از دیدگاه زبان شناسی زیست محیطی این نتیجه حاصل می گردد که مولوی برای انسان دنیایی فراتر از سایر موجودات در نظر نمی گیرد، بلکه انسان را جزئی از طبیعت به شمار می آورد، در نتیجه فاصله انسان و طبیعت از میان می رود و عناصر طبیعت دارای ارزش و اعتباری خواهند شد که جدای از «درون گروه» های انسانی در نظر گرفته نمی شوند. بنابراین تقسیم بندی دنیا به دو قطب متضاد انسان و حیوان در بینش مولانا و سایر عارفان جایگاهی ندارد. از موارد دیگر که در زبان شناسی زیست محیطی جهت برجسته سازی بر آن تأکید شده است تشبیه است که در متون عرفانی بسامد آن فراوان دیده می شود.

آمد بهار ای دوستان، منزل سوی بستان کنیم تا بخت دررو خفته را چون بخت سروستان کنیم
امروز چون زنبورها پَران شویم از گل به گل تا در عسل خانه جهان شش گوشه آبادان کنیم

(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۱۳۷۰)

این دلم باغ است و چشمم ابر و ش ابر گرید، باغ خندد شاد و خوش

(مولوی، الف، ۱۳۷۳: د ۱۵۷۹/۶)

حوزه نباتات و اصطلاحات رویشی در معارف بهاء ولد از بسامد زیادی برخوردار است، به همین خاطر عناصر بلاغی و از جمله تشبیه های ساخته شده با این عناصر نیز فراوان در این اثر به کار رفته است. «نماز چون درختیست شاخهای او رکوع و سجود است تسابیح وی چون مرغان بر سر اشجار

و تسابیح تو ترا مرغان باشند در بهشت...» (بهاء ولد ۱۳۳۸: ۲۸۲/۱). بقلی شیرازی نیز از جمله عارفانی است که از عناصر رویشی برای تصویرسازی فراوان بهره گرفته است «چون بذر فطرت از قالب قدرت بترتیب حسن قدم از شاهراه عدم به جهان حدثان در آورد، خلعت خلافت پوشید و علم «علم آدم الاسماء کله‌ها از خزانه اسرار بگوش جان از حق نیوشید» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۲۶). در این تصویرسازی‌ها بقلی، بهاء و مولوی از تصاویر عینی و ملموس «چون زنبورها پَران شویم از گل به گل»؛ «نماز چون درختیست»؛ «فطرت همچون بذر» بهره گرفته‌اند و تصاویری زنده و پویا از طبیعت ایجاد کرده‌اند که علاوه بر برجستگی این عناصر در تعامل انسان با طبیعت نیز نقشی درخور توجه دارند. باید این نکته را یادآوری کرد که راه‌های برجسته سازی که ذکر آن رفت در «نوشته‌های طبیعت نو» نویسندگان آگاهانه در راستای تعامل مجدد با طبیعت انتخاب کرده‌اند بدان امید که در عصر تخریب زیست محیط به جای نگاه‌های ابزاری و سودگرایانه به منابع و عناصر طبیعت، به زیبایی‌های آن و نقشی که در توازن اکوسیستم برقرار می‌کنند توجه شود. حال آنکه شواهد بیانگر آن است که عارفان با تمام وجود برای طبیعت ارزش ویژه قائل هستند، بنابراین با کاربرد عناصر طبیعت در آثار خود به نحو بارزی این عناصر برجستگی یافته‌اند، تا آنجا که خوانندگان این آثار ناخودآگاه شیوه دقیق توجه به گل‌ها، گیاهان، حیوانات و سایر عناصر طبیعی در ذهنشان تداعی خواهد شد.

۵-۳- ایدئولوژی

«ایدئولوژی عبارت است از باورهای بنیادین یک گروه و اعضای آن؛ بنابراین با مقولات ادراکی و شناختی افراد مرتبط است و چگونگی تفکر، تکلم و استدلال دو گروه را هدایت می‌کند اعضای یک گروه یا فرقه در مجموعه‌ای از عقاید کلی شریک‌اند و این کلیات زیر بنای نگرش آن‌ها درباره جهان و راهنمای تفسیرشان از وقایع است و انگیزه آداب و رسوم و معنای نشانه‌های آن‌ها را شکل می‌دهد» (فتوحی، نقل از وان دایک، ۱۳۹۵: ۳۴۸). در حقیقت وان دایک ایدئولوژی‌ها را صورتی از شناخت اجتماعی می‌داند که باورهای آن‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود و در ذهن اعضای گروه پخش می‌شود. البته باید افزود که گاهی این ایدئولوژی‌ها در سطح جامعه نیز گسترش می‌یابد و بر افراد جامعه تأثیر چشم‌گیری خواهد گذاشت. نورمن فر کلاف نیز زبان را «کنش اجتماعی» می‌داند. بنابراین زبان حامل ایدئولوژی، فرهنگ، آداب و رسوم، ارزش‌ها و الگوهای در سطح گروه و گسترده‌تر از آن در سطح اجتماع است. زبان‌شناسان زیست محیطی به این جنبه از نقش زبان توجه ویژه دارند و از طریق بافت و ساختار زبان، به تجزیه و تحلیل اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های حاکم بر

جامعه می‌پردازند و با این کار در حقیقت دنبال راه کارهایی هستند که از یک سو از تخریب بیشتر محیط زیست جلوگیری شود و از سوی دیگر الگویی زبانی ارائه دهند که انسان دور افتاده از طبیعت را با جهان طبیعت آشتی دهند. گروهی از زبان شناسان و طرف داران محیط زیست این الگوی زبانی را در بازگشت به سنت‌ها و آیین‌های مذهبی جست‌وجو کرده‌اند. جیمز لاولاک (۲۰۰۶) معتقد است: «ما بیشتر از هر چیزی احتیاج به تجدید عشق و همدلی داریم که آن را به هنگام شروع زندگی شهری از دست داده‌ایم» (نقل از استیبی، ۱۳۹۵: ۹۵). عشق و همدلی نسبت به طبیعت و موجودات آن به انحاء مختلف در متون عرفانی منعکس شده است. این امر می‌تواند به عنوان الگویی برای تغییر نگرش رفتارهای نادرست با موجودات طبیعت مؤثر واقع شود. اگر چه ما واقفیم که متون عرفانی در عصری نوشته شده است که معضلات و مشکلات زیست محیطی عصر ما در آن دوران وجود نداشته است و آنها با زبان شناسی زیست محیطی آشنا نبوده‌اند. اما یکی از اهداف فلسفه زیست محیطی جست‌وجوی الگوهایی برای جایگزینی داستان‌هایی است که امروز در تمام جهان وجود دارد. زبان شناسان تا آنجا پیش می‌روند که حتی نوشته‌هایی با عنوان «طبیعت گرایان خیالی» را مورد نقد قرار می‌دهند چون که معتقدند: «این گفتمان با نام نوشتار طبیعت جور در نمی‌آید، زیرا آن چیزی که این دسته از کتاب‌ها را تا این اندازه مهم می‌کند این است که آنها ارتباط درونی بین طبیعت بشر را صحنه اصلی نمایش خود قرار داده‌اند» (استیبی، ۱۳۹۵: ۵۵). همانطور که بیان شد آنها بر این باورند که فرهنگ‌های سنتی منبع مناسبی برای گفتمان‌های مفید در این باب هستند. با توجه به اینکه عارفان به طبیعت بسیار نزدیک بوده‌اند و طبیعت منبع مهمی برای بیان اندیشه‌های آنها بوده است و همچنین رابطه واقعی انسان و طبیعت را بدون هیچ گونه تصنعی بیان می‌کنند و با پشتوانه عقیدتی و مذهبی با طبیعت برخورد می‌کنند، بنابراین می‌تواند در عصر حاضر به عنوان الگویی مفید در جلوگیری از رفتار نامناسب با طبیعت کارآمد عمل کند. در یک دوره خاص - بخصوص در قرن ششم و هفتم که اوج اندیشه‌های عرفانی است - عرفان به عنوان یک نهاد اجتماعی در جامعه ظهور و بروز کرد. این گفتمان نه تنها در میان عارفان و گروه‌های عرفانی رواج داشت، بلکه آنها با گفتمان ویژه خویش در پی گسترش ایدئولوژی‌های حاکم بر نهاد عرفان نیز بودند. از سوی دیگر هر ایدئولوژی رمزگان خاص خود را داراست که «بخش مهمی از این رمزگان را استعاره‌ها شکل می‌دهند» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۶۳). رمز گرابی و استعاره پذیری از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان عرفان است که زمینه‌های متعددی دارد؛ از جمله می‌توان به استعاره‌های مفهومی «حوزه گیاهان و نباتات» اشاره داشت. بسامد فراوان

این حوزه مفهومی در آثار عرفانی ما را به ایدئولوژی نهفته در زیر ساخت این استعاره‌ها هدایت می‌کند. ایدئولوژی که بیشتر با ارزش‌های اعتقادی و عقیده مذهبی همراه است. باید افزود محیط زندگی و فرهنگی نیز نقش به‌سزایی در جهان بینی و ایدئولوژی افراد دارد، زیرا «نخست جهان شناسی فرد در درون محیط ایدئولوژیک شکل می‌گیرد؛ آن گاه برای مفهوم سازی آن ایدئولوژی طرح‌واره‌هایی در ذهن ایجاد می‌شود. نقش اصلی استعاره در ادراک این نظام مفهومی آن است که مفاهیم خیالی و انتزاعی را به کمک مواد حسی، صورت بندی و قابل درک می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۶۳). از جمله استعاره‌های مفهومی (داستان‌ها) در اندیشه عارفان که زیر ساخت ایدئولوژی در آن نهفته است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۵-۳-۱ = جهان مزرعه است

اکثر عارفان برای بیان اندیشه‌های شناختی خویش از محیط پیرامون خود بهره گرفته‌اند. اما بسامد فراوان عناصر طبیعت در برخی از آنها به شکل سبک شخصی در آمده است. بهاء ولد، بقلی شیرازی و مولوی از عارفانی هستند که در آثار خود بسیار فراوان از عناصر طبیعی برای بیان مفاهیم و اندیشه‌های انتزاعی خود بهره گرفته‌اند و در موارد زیاد در زیر ساخت این استعاره‌ها ایدئولوژی نهفته است که مخاطب با خوانش این آثار با توجه به زمینه دانش و تجربیات خویش می‌تواند به آن مفاهیم دست یابد. بهاء «هر چه را در این جهان رخ می‌دهد چونان فرایند رویدن می‌بیند. پس از شکل‌گیری این طرح‌واره مفهومی ساخت‌های استعاره‌ای متنوعی از گیاه‌انگاری جهان و فعل رویدن در سخن بهاء ولد تولید می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۶۳). بهاء حتی اعمال اخروی انسان را در قالب استعاره‌های رویشی بیان می‌کند «شما چه می‌دانید حکم‌های الله را آخر این دانه‌ها را که می‌کارید هیچ می‌دانید که از کجا آورده‌ایم. و یا دانید که چگونه سبز و بلند می‌گردانیم و آن دانه‌ها را چگونه رنگ و سبزش می‌دهیم و آبدارش می‌کنیم همین می‌گوییم که شما اندازید تا ما برهان می‌نماییم نیز تخم آن جهان را از خیرات تو می‌انداز تا ما برهان می‌نماییم و آن دانه شفتالو را که بدان سختی است آن را فرسوده کنیم. باز چون شکل کالبد تو پوسیده گردانیدیم آن پوست تنک از وی بکشیم و آن دل سپید را سبز گردانیم» در معارف بهاء استعاره‌های مفهومی مربوط به رویدن به صورت پراکنده فراوان یافت می‌شود «در معارف بهاء استعاره‌های جهان مزرعه‌ای است که «وجود همه چیزها در آن از عالم دیگر می‌روید» (بهاء ولد، ۶۲۷ق: ۹۳، ۱۴۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۹۸، و نیز ۲۱۳، ۲۱۴) جهان گلستان صنایع الله است (ص ۱۴۷) «بی چگونگی الله چون حاصل می‌شدم، در هر صفتی‌اش

صد هزار باغ دیدم « (ص ۱۳۲). «عقول و دماغ و فکرت‌ها می‌رویند» (ص ۱۹۶)» (فتوحی، ۱۳۹۵:۳۶۳). در این نمونه‌ها کلان استعاره‌های گیاه انگارانه بهاء ولد «جهان چون مزرعه‌ای است» است که طرح واره این کلان استعاره به صورت مثال‌های بالا ظاهر می‌شوند. بهاء در این بخش به استعاره مفهومی «دنیا مزرعه آخرت است» اشارت دارد. در این داستان اعتقاد و باور بهاء نسبت به شناخت جهان آشکار می‌شود. در اعتقاد و باور بهاء جهان مزرعه‌ای است که انسان در آن هر تخمی (خوب یا بد) بکارد، ثمره آن را در جهان دیگر خواهد یافت، یعنی بازتاب اعمال انسان به خود او باز خواهد گشت. البته باید خاطر نشان کرد که این استعاره مفهومی بهاء به زیرساخت‌های اعتقادی و مذهبی او باز می‌گردد. بی شک چنین اعتقادی در عصری که انسان با چالش‌های زیست محیطی زیادی روبرو است می‌تواند به عنوان یک گفتمان مفید مؤثر واقع شود.

۵-۳-۲- جهان جلوه حق است

عارف هر چه در جهان می‌بیند جلوه‌ای از جمال دلدار می‌داند، بنابراین خدای او دور از دسترس نیست، خدای او در میان یک گل بر او ظاهر می‌شود « و نیز اشارت کند سید صابران عشق غمزدگان طلب را که «گل سرخ از بهای خداست، هر که خواهد که در بهای خدا نگاه کند، گو: گل سرخ بنگر» (بقلی شیرازی، الف ۱۳۸۲: ۱۴۵). بقلی شیرازی بارها خدا را در سراپرده گل مشاهده می‌کند «بارها حق تعالی را بین خیمه‌های میهمانی و سراپرده گل و عالمی از گل سرخ و سپید مشاهده کردم...» (بقلی شیرازی ج، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۰). تمام عناصر هستی، گل، گلزار، باغ، گیاه، درخت و... همه حکایت از آن یاری دارد که برای افراد زیادی دست نیافتنی است و عارف در این عناصر حضرت حق را می‌بیند:

در باغ اگر سرو، اگر گلزار است
عکس قد و رخساره آن دلدار است
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: رباعیات، ۲۰۲، ۱۲۴۰)

گل کیست؟ قاصدی است ز بستان عقل و جان
رقصان همی‌رویم باصل و نهال گل
اصل و نهال گل عرق لطف مصطفاست
گل گیریم دامن گل و همراه گل شویم
زان صدر بدر گردد آنجا هلال گل
گل چیست؟ رقعته‌ای است ز جان و جمال گل
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۱۳۴۸)

آن چه در این استعاره‌ها جلب توجه می‌کند به گفته مولوی این است که این مفاهیم از ناخودآگاه ذهن او می‌جوشد و حاصل تفکر و تأمل نیست، زیرا «در اثر غلبه طرح واره مفهومی، ناخودآگاه او فعالانه در استعاره می‌اندیشد بنابراین استعاره‌هایش مولود بی‌خویش نویسی و ناخودآگاه اوست و زنجیره وار تابعی از نگرش و ایدئولوژی وی است» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۶۴). غلبه این طرح واره‌های مفهومی بیانگر ارتباط نزدیک عارفان با طبیعت است که از طریق زبان ایدئولوژی‌های نهفته در آن نیز نمود می‌یابد. در چنین کاربردی از زبان مقوله‌ای به عنوان «طبیعت در تسخیر انسان» هرگز جایگاهی نخواهد داشت، زیرا طبیعت نمود یار و معشوق ازلی و ابدی است. پس هرگز عارف به خاطر منافع مادی زودگذر حاضر به از بین بردن آنها نخواهد بود، بلکه نتیجه چنین نگرشی ایجاد علاقه و مهربانی نسبت به تمام موجودات جهان و احساس همبستگی با جهان و خالق آن خواهد بود.

۵-۳-۳- جهان یک درخت است

منظور عارفان از استعاره «جهان یک درخت است» یک درخت معمولی نیست بلکه آن‌ها کل آفرینش را مانند درختی می‌بینند: شجره تن واحده که دانه، ساقه، ریشه، شاخ و برگ و شکوفه و میوه می‌دهد. رابطه بین انسان و درخت به خلقت او باز می‌گردد آن هنگام که او را از نزدیکی به درخت ممنوعه باز داشتند. درخت در اکثر ادیان الهی از تقدس ویژه‌ای برخوردار است. و در دوره‌های اساطیری مورد پرستش قرار گرفته است «در اکثر کشورها درخت پرستی سابقه‌ای کهن دارد. این پرستش و تکریم به مناسبت آن است که انسان بدوی گمان می‌کرد، درختان نیز مانند جانوران و آدمیان دارای روان هستند» (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

«جهان یک درخت است» یا به تعبیر ابن عربی «شجره الکونیه» استعاره‌هایی زبان‌شناسی هستند که در زبان عارفان به وفور مشاهده می‌شود. این استعاره بیانگر اهمیت و نقش درخت در زندگی انسان است. چنین برداشتی سبب می‌شود که زمین دارای ارزش فوق‌العاده‌ای باشد که نیاز به مراقبت و باغبانی دارد. در این استعاره انسان همچون باغبانی فرض می‌شود که باید در حفظ و صیانت از درخت هستی کوشا باشد. بهاء ولد که با طبیعت ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد و بسیاری از مفاهیم ذهنی خود را از طریق استعاره‌های رویشی ملموس و محسوس می‌کند، زمین و آسمان را چون درختی می‌داند که ثمره و بهره آن انسان است «این آسمان و زمین که برمی‌گرددی همچون درختی است و آدمیان همچون میوه‌هاوند بر [شاخ] این درخت که فرو می‌افتندی و بحقیقت همچنین است»

(بهاء‌ولد، ۱۳۳۸: ۲۱۵/۱). «جهان چون درختیست، دانه و گوهر را چون بیضه در خید عدم بکاشتنی، درخت عالم برُست بیخش آب و باد و تنش خاک و شاخس سما و اوراق ستاره و...» (همان، ۱۴/۲). بهاء تن را زمین و اعمال را همچون درخت و نباتات می‌داند «تن همچون زمین است و اعمال در وی همچون شجر و نبات» (همان، ۶۳/۲). می‌توان گفت مشبه قرار دادن درخت برای آفرینش نشان از یک الگوی ذهنی طبیعی دارد که در اندیشه عارفان وجود داشته است و این موضوع به طور غیر مستقیم ایدئولوژی عارفان را مبنی بر ارزشمند بودن طبیعت نشان می‌دهد.

۵-۳-۴- طبیعت یک موجود زنده است

جمله استعاره‌هایی که استیسی در زبان‌شناسی زیست محیطی بدان اشاره کرده است، استعاره «طبیعت یک موجود زنده است» است. وی معتقد است که این استعاره شکل‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد. انتزاعی‌ترین نوع آن مفهوم «سلامت اکوسیستم» یا «پزشکی اکوسیستم» است. هدف پزشکی اکوسیستم توسعه «رویکرد نظاممند به جنبه‌های پیشگیری، تشخیص و پیش بینی کننده مدیریت اکوسیستم است (به نقل از استیسی، راپورت و همکاران در کولارتز، ۱۳۹۵: ۱۱۱). این استعاره در متون عرفانی و در اندیشه عارفان از بسامد بالایی برخوردار است، زیرا عارفان جهان هستی را همچون موجود زنده‌ای فرض کرده‌اند که تمام عناصر آن دارای احساسات و عواطف انسانی است. در این اندیشه دهر شربت غم می‌نوشد، ابر می‌گرید، کوه ناله سر می‌دهد و... «و در طلب ازل خونهای دیده بریزند. چرخ جز بار عشق ایشان نکشد. دهر در مجلس دردشان جز شربت غم نچشد. چون بگریند، ابر بگرید. چون بنالند کوه بنالد» بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۵۳). عارفی چون مولوی جهان هستی را یکپارچه زنده می‌بیند:

درختان بین که چون مستان همه گیجند و سرجنبان صبا برخواند افسونی که گلشن بی‌قرار آمد
سمن را گفت نیلوفر که «پیچاپیچ من بنگر» چمن را گفت اشکوفه که فضل کردگار آمد
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۵۸۱)

استعاره‌های زبانی که عارفان در متون عرفانی به کار برده‌اند انسان را در بطن طبیعت قرار می‌دهند. هدف از استعاره‌های طبیعت این است که ببینیم آیا این استعاره‌ها انسان را در درون یا بیرون از طبیعت قرار می‌دهند. همانطور که کاجلین و همکاران (۲۰۱۰: ۶۷۱) می‌نویسند «گسستگی که همیشه میان انسان‌ها و طبیعت وجود داشته نشانگر مشکل اساسی استعاره‌هایی است که با آنها زندگی می‌کنیم. اگر ما به عنوان انسان خودمان را جدا از طبیعت بدانیم لزوماً خودمان را در معرض

قوانین طبیعت نخواهیم دید.» (استیبی، ۱۳۹۵: ۱۱۱-۱۱۲). بر این اساس تعاملی که عارفان با طبیعت داشته‌اند، نه تنها آنها را بیرون از طبیعت و جهان هستی قرار نداده است بلکه آنها را به کرنش در برابر عظمت و بزرگی خالق جهان هستی وا داشته است. به بیان دیگر زیر ساخت اصلی این استعاره‌ها آشکار کردن قدرت حق در یکپارچگی نظام هستی و زیبایی‌های آن است.

۵-۴- تشخیص

تشخیص نیز یکی از مقوله‌های مهم استعاره به شمار می‌رود که در بلاغت سنتی جنبه زیبایی شناسی آن مورد توجه است، اما در زبان‌شناسی با دیدی متفاوت از بلاغت سنتی بدان نگریسته می‌شود. لیکاف و جانسون آن را از بدیهی‌ترین استعاره‌های هستی‌شناختی به شمار می‌آورند که در آن اشیاء فیزیکی به مثابه یک شخص برجسته می‌شوند، زیرا معتقدند که شخص‌انگاری گسترده و وسیعی از تجربه‌های مربوط به پدیده‌های غیر انسانی را در چارچوب انگیزه‌ها، مشخصه‌ها و واقعیت‌های انسانی قابل درک می‌کند. (لیکاف؛ جانسون، ۱۳۹۵: ۶۱). در اندیشه عارفان و بویژه عارفان مکتب جمال، جهان هستی و تمام پدیده‌های آن به مثابه موجودی زنده نگریسته می‌شود که عوالمی همچون عوالم انسانی دارند، به همین سبب است این پدیده‌ها به گفتگو با هم می‌پردازند و مسائل و اندیشه‌های عرفانی، اخلاقی و فلسفی را بیان می‌کنند:

سوسنا، افسون می‌داری، زبان کردی برون
یا زبان درکش چو ما و یا بکن حالی بیان
گفت: «بی گفتن زبان ما بیان حال ماست
گر نه پایان راسخ استی، سبز کی بودی سران؟
گفتم ای بید پیاده، چون پیاده رسته‌ای؟
گفت: «تا لطف تواضع گیرم از آب روان»
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۱۹۴۰)

در نمونه‌های ذکر شده گل‌ها و گیاهان به مثابه انسان انگاشته شده‌اند و در هر کدام از آنها جنبه‌های خاصی از انسان مثل فروتنی، ترک خود بینی و... برجستگی یافته است، بنابراین تشخیص‌ها یکسان نیستند. نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این است که تشخیص نگرش عارفان را نسبت به طبیعت مشخص می‌سازد. در واقع عارفان گل‌ها و گیاهان و نباتات را موجودات زنده‌ای فرض می‌کنند که همچون انسان‌ها نیاز به مراقبت و پرورش دارند. این نوع نگرش سبب می‌شود که انسان‌ها در قبال محیط زیست احساس تعهد کنند. مهم‌ترین نکته این است که همچون موجودی ارزشمند به آنها نگریسته شود. «نکته‌ای که باید بدان توجه شود این است که تشخیص مقوله‌ای کلی است که مجموعه بسیار متنوعی از استعاره‌ها را پوشش می‌دهد، استعاره‌هایی که هر یک جنبه‌های متفاوتی از

انسان یا نوع نگرش به انسان را برگزیده‌اند، نقطه اشتراک همه این استعاره‌ها آن است که همه آنها صورت تعمیم یافته استعاره‌های هستی شناختی‌اند و به ما اجازه می‌دهند که پدیده‌های هستی را در چارچوب واژه‌های مربوط به انسان درک کنیم، واژه‌هایی که می‌توانیم آنها را براساس اهداف، عملکردها و ویژگی‌های خودمان درک کنیم» (لیکاف؛ جانسون، ۱۳۹۵: ۶۲-۶۳).

من بودم و چرخ دوش گریان او را و مرا یکی است مذهب
از گریه آسمان چه روید؟ گل‌ها و بنفشه مرطب
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۲۹۷)

در این ابیات مولوی با کاربرد واژه‌های «چرخ، آسمان، گل، بنفشه، خاک، ابر» طبیعت را برجسته کرده، حتی بین خود و عناصر طبیعت نوعی همسانی ایجاد کرده است. در این نمونه‌ها و بی‌شمار نمونه‌های دیگر از آثار عرفانی پدیده‌های طبیعی انسان انگاشته شده است و ویژگی‌هایی برای آنها برمی‌شمارند که بین انسان، حیوانات، گیاهان و تمام موجودات هستی مشترک است، ویژگی‌هایی مانند داشتن احساسات، تجسم، پیوند اجتماعی با دیگران و از همه مهمتر وابسته بودن به محیط و گونه‌های دیگر برای تداوم بقای خود. بنابراین گسترش این اندیشه در عصری که طبیعت به فراموشی سپرده شده است و نگاه‌ها به طبیعت، نگاه‌هایی ابزاری برای بهره‌کشی بیشتر از منابع و ذخایر آن شده است، می‌تواند بیداری ایجاد کند که در نتیجه آن دولت مردان و سیاستمداران در سطح جهانی برنامه‌ها و راه کارهایی برای توجه بیشتر به محیط زیست ارائه دهند.

ای باغبان، ای باغبان؛ آمد خزان، آمد خزان بر شاخ و برگ از درد دل بنگر نشان بنگر نشان
ای باغبان، هین گوش کن، ناله درختان نوش کن نوحه کنان از هر طرف، صد بی‌زبان صد بی‌زبان
(مولوی، ب، ۱۳۸۶: غ ۱۷۹۴)

کوتاه سخن آن که اگر بپذیریم استعاره‌های زبانی در تغییر نگرش ما نسبت به شناخت جهان هستی تأثیر خواهد گذاشت، با الگو برداری از زبان عرفان که زبانی بر پایه محیط زیست است می‌توان بین انسان و محیط زیست تعاملی ایجاد کرد که در نتیجه آن تا حد زیادی از آسیب رساندن به محیط زیست جلوگیری به عمل آید.

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله پس از بررسی و تحلیل متون عرفانی با رویکرد جدید زبان شناسی زیست محیطی یعنی داستان‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم (الگوهای ذهنی) این نتایج حاصل شد:

۱. در بینش عرفانی انسان حاکم بر طبیعت نیست، بلکه جزئی از طبیعت به شمار می‌آید. بنا بر این نگرش، انسان نمی‌تواند به تسخیر طبیعت بپردازد. بازگشت به این اندیشه و ترویج آن در سطح جامعه از روند تخریب بیشتر محیط زیست ممانعت به عمل می‌آورد.
۲. در ارزیابی‌ها و الگوها، الگوهای ارزشی مثبت چون «الگوی ارزشی کاهش مصرف» و «دیگر محوری در قبال خود محوری» را می‌توان در متون عرفانی یافت که در شکل دهی مثبت یا منفی افکار عمومی نسبت به محیط زیست می‌تواند نقش مثبتی داشته باشد. توصیه عارفان به قناعت به عنوان الگوی ارزشی کاهش مصرف، سبب می‌شود که از مصرف بیش از حد منابع طبیعی و ذخایر زیر زمینی جلوگیری بعمل آید. با بسط و گسترش الگوی ارزشی دیگر محوری در قبال خود محوری نوع نگاه به جهان طبیعت تغییر می‌کند و از دیگر سو انسان‌ها به حفاظت و صیانت این عناصر تشویق می‌شوند.
۳. در بخش ایدئولوژی، داستان‌هایی (استعاره‌های شناختی) چون «جهان مزرعه است»؛ «جهان جلوه حق است»؛ «جهان یک درخت است»؛ «استعاره طبیعت یک موجود زنده است» مورد بررسی قرار گرفته است. این استعاره‌های زبانی که بر مبنای ایدئولوژی ساخته شده‌اند، نوع تلقی عارفان نسبت به جهان هستی را بیان می‌کنند. این دیدگاه سبب می‌گردد که نگاه ابزار گرایانه و سود جویانه به طبیعت تقلیل یابد و عناصر طبیعت همچون موجودی ارزشمند فرض شود که دارای حقوقی است که رعایت آن بر همه لازم و ضروری است.
۴. برجسته سازی و شخصیت بخشی به طبیعت که در عرفان نمود چشم‌گیری دارد، سبب می‌شود که عناصر طبیعی به عنوان کنش گرانی فعال جلوه گر شوند، بدین ترتیب حس احترام به طبیعت با تمام عناصرش را در میان مخاطبانش برمی‌انگیزاند.
۵. بسط و گسترش بینش عارفان در عصر حاضر می‌تواند یکی از راه کارهای جلوگیری از معضلات محیط زیستی باشد، زیرا تغییر بینش انسان بسیار مؤثرتر و مهم‌تر از قانونگذاری است چه شخص خودبخود و بدون دخالت ابزار باز دانه بر حفظ و نگهداری هستی پیرامون خویش همت می‌گمارد.

منابع

- استیبی، آرن. (۱۳۹۵). *زبان شناسی زیست محیطی*، ترجمه: گروه مترجمان زیر نظر دکتر فردوس گل آقا، تهران: انتشارات نشر نویسه پارسی، چاپ اول.
- بهاء ولد. (۱۳۳۸). *معارف*، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲؛ چاپخانه مجلس، از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۸۲). الف، شرح شطحیات، به تصحیح و مقدمه از هانری کورین، ترجمه مقدمه از دکتر محمد علی امیر معزی، تهران: انتشارات طهوری.
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۹۳). ب، کشف الاسرار مکاشفات الانوار (زندگی نامه خود نوشت شیخ روزبهان بقلی)، ترجمه محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: انتشارات مولی.
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۶۶). ج، عبرالعاشقین، به اهتمام هانری کورین و محمد معین، چاپ سوم، تهران: انتشارات منوچهری.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۱). رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی. (۱۳۸۶). *اسلام و محیط زیست*، قم: نشر اسراء.
- حیدری فر، رئوف. (۱۳۹۱). «مخاطرات انسانی: تهدیدهای امنیتی ناشی از تقابل انسان و محیط»، پژوهش های جغرافیای انسانی، شماره ۸۱، صص ۱۵۷-۱۷۶.
- رضایی، حدائق. (۱۳۸۶). «زبان سبز در صدای پای آب سهراب سپهری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شماره ۱۵۷، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- زرین فکر، مژگان؛ صالحی نیا، مریم؛ مهدوی، محمدجواد. (۱۳۹۲). «استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد»: *ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، شماره ۹، صص ۱۳۷-۱۷۱.
- سپهری، سهراب. (۱۳۷۵). *هشت کتاب*، تهران: طهوری.
- فتوحی رود معجونی، محمود. (۱۳۹۵). *سبک شناسی نظریه ها، رویکردها، و روش ها*، تهران: انتشارات سخن.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۳). «مثنوی معنوی» به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۵). *فیه مافیه*، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۶). *کلیات شمس تبریزی*، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: طایه.

- میرسعیدی، عاطفه‌السادات. (۱۳۹۵). «ردپایی از زبان سبز در اشعار فارسی: یک بررسی زبانی زیست محیطی»، تهران: چهارمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مطالعات زبان.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۷۷). «دین و بحران زیست محیطی، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی»، مجله نقد و نظر، شماره ۱ و ۲،
- هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، مجله ادب پژوهی، صص ۱۱۹-۱۴۱.